

1225

1225



Checked
1987

میرزا شہاب احمد علی شاہ صاحب

بنو و طرح مزین گزیدہ

۱۵۴۰	۱۵۴۰
۲۴	۲۴
۱۳	۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاصل في هذا النشاء والاخر بعد فناء الاشياء والصلوة والسلام
على امير المؤمنين سيد الانبياء وعلى آله واصحابه وعلى جميع اوليائه ائمة
الجميعين - امير المؤمنين سيد الكونين سيد الارضين سيد السموات
سيد الاسلام والمسلمين مخدوم الملة والدين سيد الاولياء والاكملين
سراج الاصفى الملكين زينت ازكيا نصير الانبياء سلطان
الفقراء الديرو حيد العصر مقبول بارگاه منظور الهدي
شه با تمكين مادی ضالین حافی حیدرین مروج طاهر
مکان سلطان عزم بحر کرم کنز عظمی کان کوکب تاج صفادریا
جود و سخا عاشق النبی معشوق الله مولی الیهادی سیدی سندی مریدی
مالکی مولانا خواجہ حافظ سید حبیب علی شاہ رضوی الدینی
انجمنی الحیدر آبادی ادا م الله تعالی برکاتہ للعالی ببلول حیاتہ

وَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ يَوْمَ الدِّينِ وَضَاعُفٌ وَرَحْمَةٌ بِقِيَامِ الْعَالَمِينَ وَذَرَفَ
افْتِخَارُهُ وَكَرَامَةُ عَلَى سَائِرِ الْمَطَالِبِينَ - أَخْتِمُ بِسُكْنَى وَتَمَامِ خُذَارِ كُفْرَانِ
آخِرِ زِينَتِ عَالَمِ مَنبَجِ كَرَمِ أَحْمَدَ عَلِيٍّ حَشْتَنِي بَنِي مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ بِجَاوِزِ مَنَافِعِ
نُفُوسِنَا وَتَجَاوُزِ عَنِّ سَيَاتِمَا عَرَضَ مَرِيدَارُكَ ابْنِ مَجْدُودِ الْيَقِينِ
بَيَانِ تَوْحِيدِ وَأَقْوَالِ شَهُودِيهِ وَخُطُوبِيهِ وَجُودِيهِ وَدَرِشَادِ مَعْرِفَاتِ
وَبُيُوتِ كَعْبِ بَابِ وَجُودِ بَارِي عَزَّ وَجَلَّ وَكَفَتُكَ وَدَانِدِ هَرِ حَيْكِلِ
ازِ الْفَاظِ كَبَرِيَا رَآئِ بِمِيزَانِ طَرِيقِ قُدْوَةِ عَاشِقَانِ خِلَا سَمَاعِ يَافِتِ
دَرْ شَهْرِ حَبَّانِ الْمُنَظَّمِ ^{۱۳} بِحَبْرِ الْمَقْدُودَةِ عَلِيٍّ حَاصِبِهَا صَلَوَاتُ وَحَمْدُ
بِتَعْلِيمِ رَاغِبِ وَتَحْقِيقِ أَوْقَاتِ مَضَامِينِكَ سَجْطِ النُّورِ نَوْعَتُهُ بَيْنِ أَحْقَرِ
سُكْنَى دَرْ سِرِّ فَرِيزِ فَرَمُودَنِ آنِ نِيْزِ حَسْبِ مَوْقِعِ وَاخْلُ كَرَمِ ابْنِ رِسَالِ
رَاسِخِ مَجْمُوعِ بِجَبِيبِ الْمَعَارِفِ نَمُودِ - اَزْ بَارِ گَاهِ پِيرَانِ عِظَامِ خَوَاجِ گَا
مَاجْشْتِيْنِيْ بِمِشِيْهِ قُدُسِ اسْمِ رَاسِمِ اَمِيدِ وَارِ قَبُولِ بَيْتِ اَكَمِ ابْنِ رِسَالِ دَسْتُورِ
حَالِ ابْنِ كَجِ كَجِ قَالِ كَرْدِ وَطَلُفِ شَفَقَتِ خَوَاجَةِ مَادِ پِيرِ ابْنِ شَكْسْتِ
شُودِ كَهْ مَعْدِفِ مَقْصُودِ مَنِ بِجَاوِزِ اَزْ كُوهِ مَرَادِ مَالِ شُودِ بِكْرَمَتِ النُّوَا
وَالصَّادِقِ وَالْاَلِ الْاَمْجَادِ وَبَعْرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ شَاهِ خَيْرِ آبَادِ وَبِهِ تَصَدَّقِ سُلْطَانِ

که وجود یک است نه بیش که وجود و عدم هر دو صفت اوست اگر
 شب و خواب و موت و عدم تشبیه باشد مگر روز و بیداری و وجود حیات
 تنزیه ناشناخته ماند - پس وجود خیالی که متصف به موت و عدم است
 فی الحقیقت وجود ندارد - مخصوص حالته است چون تمثال خیال مینماید
 بزرگ خاصیت در حقیقت همان وجود واحد است نه زاید - غیر حضرت
 شیخ محمد الدین ابن عربی ^{قدس سره} وجود حق را وجود مطلق گفته - ازین سخن
 خواسته که وحدت را در کثرت ثابت کند - و حضرت شیخ محمد ابن شیخ
 فضل الله در تحفه مرسله می آورد که وجود را بسیار مرتبه نام است - اول مرتبه
 لائعین که آن اطلاق ذات بحت است نه باین معنی که قید اطلاق مفهوم
 سبب تعیین در آن مرتبه ثابت باشد بلکه هم باین معنی که آن وجود دین مرتبه
 منزله است از اضافت جمیع نعوت و صفات مقدس است از همه اضافات
 تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه کنه حق سبحانه تعالی است و بالا او مرتبه
 دیگر نیست بلکه مراتب تحت این مرتبه اند و این مرتبه را بمرتبه اجابت
 می نامند و در اصطلاح این قوم این مرتبه را نیز نامیده است - احدیت
 ذاتیه و احدیت مطلق و احدیت صرف و احدیت لائعین و عالم لا یجوز

وازل الازال و ذات بخت و ذات بلا اعتبار و ذات مطلق و ذات
 احدیت و غیب هویت و آخر لا بدایت و مرتبه لائقین - و مرتبه دومی
 مرتبه تعین اول است از دانستن حق سبحانه تعالی مرزات و صفات خود
 و همه موجودات را بر وجه اجمال بے امتیاز بعضی از دیگر و نام این
 مرتبه وحدت و حقیقت محمدی دارند و حضرت خواجہ ما و مرشد ما مولانا
 فخر الدین محمد بنی محمد چشتی الدہلوی در رسالہ عین التبعین الشاہد
 میفرمایند قدس سرہ العزیز المبارک چون از مرتبه لائقین تنزل نماید
 و تعین در آید آن تعین را تعین اول و عقل کل و حقیقت محمدی
 و عقل اول و برزخ کبری و برزخ البرزخ و مرتبه اول از غیب
 غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اعلی و لوح محفوظ و
 مخلوق اول و اتم الکتاب و مبدأ اول و حقیقت الحقایق و البو
 الارواح و رابطہ اول و عالم اجماع و کنز الکنوز گویند - عالم رموز
 و اسم اعظم و برزخ اول و کنز الصفات و مرتبه اولی و وجود مطلق
 و واسطہ اولی و عالم معنی و درۃ البیضاء نیز نامند - و مرتبه سومی
 مرتبه تعین ثانی است و آن عبارت است از دانستن حق سبحانه تعالی

مرزوات علیه و صفات سینۀ خود و جمیع انام را بر موطئ تفصیل و جدا شدن
یکے از دیگرے بر اربہام و این مرتبہ را بہ واحدیت و حقیقت انسانہ نام
دارند باین اسماء نیز انگارند۔ تعین ثانی و تجلی ثانی و منشاء الکثرت
و مرتبہ ثانی از غیب و برزخ ثانی و نفس رحمانی و مبداء ثانی و عالم امر
و عالم باطن و عالم ملکوت و جمیع الارواح و عالم وجود و مقام ارواح
و عالم اسماء و پرتو وحدت و ظل وحدت و کنز الارواح و عین الیقین
پس باید دانست کہ این ہر سہ مرتبہ قدیم اند تقدیم و تاخیر درین ہر سہ
مرتبہ عقلی است از زمانی۔ چنانچہ عقل تقاضا میکند کہ صفات حیات مقدم
باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات و نہ عکس آن شاید اگرچہ تقدیم
و تاخیر زمانی در آن نمی نماید کہ ہمہ صفات حق سبحانہ تعالی قدیم اند اما
در طور عقل ہمہ برین قیاس در تصور عقل چنان میشود کہ اول ذات باید
بعد از آن صفات و اول اجمال باید بعد از آن تفصیل و این مسئلہ بسیار
باریک است آہنم نتوان کرد مگر بفکر عمیق۔ مرتبہ چہارم مرتبہ ارواح است
و آن عبارت است از اشیاء کونی مجرودہ بسیطہ یعنی مادہ و ترکیب ندارند
و ظہور بر ذات خود در امثال خود دارند چنانچہ مایان بر ذات خود ظاہر

و بر دیگرے نیز یعنی خود را میدانیم و دیگرے هم ذات ما را نمیدانند
مرتبہ پنجم - مرتبہ عالم مثال است و آن عبارت است از اشیاء کونیہ مرکبہ لطیفہ
که مقبول نمیکند پاره شدن و دریدن و پیوستن را و مشتمل است این
مرتبہ بہمہ صورچہ جسم و چہ ارواح و چہ جان و ہرچہ صور غیبی است کہ اورا
درین مرتبہ مثالی مطابق کمال و نیست - و مرتبہ ششم عالم اجسام
و بدن است و آن عبارت است از اشیاء کونیہ مرکبہ کثیفہ کہ مقبول نمیکند
پاره شدن و پیوستن را - مرتبہ ہفتم - مرتبہ است شامل مرجع مراتب
مذکورہ جسمانیہ و نورانیہ و وحدت و واحدیت را و این مرتبہ تجلی لباس
است اجزا کہ عبارت است از انسان فی نظیر پس این ہفت مرتبہ کہ اول از
مرتبہ لا ظہور است و ششمش باقی مراتب ظہور کلیہ اند - و مرتبہ آخرین کہ آن
افست و فتنکہ ترقی کند و پیدا شود در وہمہ مرتبہ ہا مذکورہ بالا آنوقت
اورا انسان کامل گویند - نقل است روز اخیری مکرّم سید شاہ عبدالوہاب
چشتی زاد مجدّم کہ در میان بسیار متعبد و ہزگ اند و اجازت چشتیہ
بہشتیہ و قادر مئہ عالیہ از جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ دارند
از بہت سال زاید گشتہ کہ بہ پابندی اوقات بہ ذکر و مشغول اوقات خود

محمود داشته بمقصود رسیده صاحب توجیه شده اند و از یک اهل حال
 اند چون در مجلس ^{مجلس} بر او شان کیفیت و لذت مستولی میشود حالتی
 عجیب پیدا آرند چنانچه جناب حفر تصاحب قبله دام برکات میفرمودند که
 حالت شاه عبدالواحد صاحب لثت محبوبانه است آدم بر سر مقصد که روز
 عرفه استند که بعضی صوفیه همه اوست گویند و بعضی همه از دست ارشاد و فرمودند
 که در فقراده کرده اند - شهودیه میگویند که همه اوست است - و وجودیه میفرمایند
 که همه از دست است در اصطلاح صوفیه کرام وجود را بر سه مرتبه کلی مقوله
 کرده اند - احدیت - وحدت - واحدیت - پس لاشترطی اشارت
 بمرتبه احدیت که وجود مطلق باشد - و بشرطی اشارت بوجود مقید باشد
 که مرتبه وحدت و حقیقت محمدی و برزخ کبری و جامع جمیع حقایق اشیا
 است - و بشرط لاشترطی اشارت بمرتبه واحدیت که آنرا وجود عامه و عالم
 شهادت گویند که جز نمودیه بیش نیست بر نو بآیات مطلق است - قوله تعالی
 الذی ترأى ربك کیف مد الظل بغير آبانمی بینی تو بسو پروردگار
 خود که چگونه دراز کشیده است سایه خود را - چنانچه مولوی جامی قدس سره
 السامی نیز خبر داده است که حق آفتاب و جهان جمله سایه آیدل و ما

سرايت الى الرب كيف مد الظلي وحضرت شيخ محي الدين ابن عربي
 جانك حق را وجود مطلق فرموده حضرت شيخ علاء الدوله سمناني قدس سره
 در آن سخن در مبدء حال نزاع نموده منكر مسئله وحدت الوجود بوده اند
 مگر در مبداي اين هر دو بزرگ در حقيقت توحيد خلاف غيبت نزاع لفظي بود
 نه معنوي زيرا كه وجود را سه اعتبار است يك اعتبار اوييه بشرط شئ كه وجودش
 است - دوم بشرط لا شئ كه وجود عامه است - سوم لا بشرط شئ كه وجود
 مطلق است - و آنكه شيخ محي الدين قدس سره حق را وجود مطلق گفته
 بمعني اخير است و شيخ علاء الدوله آنرا وجود عامه حمل كرده در لغوي و انكار آن
 مبالغه نموده با وجود آنكه به اطلاق وجود ذات بمعني اخير خود اشارت كرده
 چنانچه در بعضي رسايل الشبان موجود است و حضرت شيخ محي الدين ابن عربي
 خواستند كه درين بيان مخرج دوم را ثابت كنند كه مخرج دوا - بكيه آنكه
 كان الله و له يك مبع شئ و در يافتن اين است - و دوم
 آنكه وهو الان كما كان و شرح اين مشكل تر است - بالاخر حضرت
 شيخ علاء الدوله در آخر حيات تائب شدند و گفتند كه من توبه ميكنم از اين
 سخن كه مدتي بكم صديقي را زنديق گفتم - پس فرمودند جناب حضرت نصيب

قبله دام برکات که کل مشایخ فایز توحید وجودی اند مگر بعضی شهودی و
 حضرت علاء الدوله بمنانی در مبدع حال شهودی بودند پس در نهایت
 کار وجودی شدند و ماشین وجودی ایم از همه از دست نیز همه اوست
 ثابت میکنم و از همه از دست گفتن مطلب فوت نمیشود و از همه از دست
 گفتن همه اوست مراد از روزی این شعر بر زبان مبارک رفته است
 که چنان صورت است و معنی است + در معنی نظر کنی همه اوست +
 و بخط مبارک نوشته شده سر فراز فرمودند که پوشیده نیست این سخن متیق
 علیه است که حضرت واجب تعالی است از غایت عزت و جلال و بها
 جلال لیکن هر طایفه کمال منوع در مقال آورده اند انصاف از دست
 و قبول حق بر جان خود نبه حکما میگویند که واجب تعالی فروغ از افراد
 موجوده است صحیح نیست و چگونه صحیح باشد حقیقت حال آنست که ایشان
 تصریح کرده اند به آنکه وجود از معقولات ثانیه است که محاذی نیست او را
 امری در خارج پس واجب تعالی فردی چگونه تواند بود و نیز وجود
 بآن معنی مذکور متنع است که موجود باشد چه جائے آنست که عین حقیقت
 واجب تعالی شانه و اعظم بر آنه - و بخط النور رقم فرمودند که علماء

میگویند که واجب تعالی عبارت از موجودیت که وجود و بی ازولیت و
 مقتضای ذات و در مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال و عز و ذات موجوده بود
 زاید و متصف بصفات لایتنهایی است بدانکه عرفان محققین و عظاماء اهل یقین
 قدس ابراهیم میگویند که حقیقت واجب تعالی وجود مطلق است زیرا که واجب
 تعالی عبارت از موجودیت که وجود و از وی است منفک را در وی گنجای
 نه بود و ارتفاع و بی صورت بگیرد و شک نیست که این معنی بنزد وجود موجود
 نیست بجهت آنکه انفکاک وجود از وی مستلزم انفکاک شئ از نفس خودش
 بود ارتفاع و بی عین انقیاب طبیعت وجود نباشد مگر عدم - و شیخی
 مولانا پیر کبیر حضرت خواجہ حافظ محمد علیش چشتی خیر آبادی قدس سرہ اللہ
 ارشاد فرمودند چنانچه آنرا بخط انور جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ نوشته
 اند که از ورک گفته ذات بحت دست معرفت هر ولی و نبی گویا است تا آنکه
 علم الہی من حیث العلم ہم ازان قاصر آید بہ عالم مقتضی است که معلوم محاط
 عالم باشد و احاطہ نقید است و ذات الہی تعالی صفاتہ منزہ است از قید
 حتی کہ از قید اطلاق ہم منزہ است و آنکه فرمود علم الہی من حیث العلم
 ای من حیث العلم الذی هو صفۃ و الصفاتہ غیر الذات و الہ

من حيث الذات ای من حيث ان الصفات عین الذاتند
 الذات حاصل آنکه در مرتبه لاتین که ذات را از صفات در ان تمیز نیست
 درک ذات نه مگر در مرتبه تعین صفات است و وجود حق وجود واحد است
 که به کسوتها گوناگون و اشکال متنوع در آمد و بخط الوز نوشته سر فراز فرمود
 که حال حضرت صاحب راز سید محمد کیسود را از قدس سره
 اوست که از احده احمد رسید و از احمد به محمد - قال شجاع شیخ محمد شتی قدر
 سره ذات باری تعالی اول احد بود که در همه اشیا مندرج بودند
 به مجرد خست که در تخم باز آید و به جوهر ظاهر میگردد بصورت اوکالاب
 علی صورۃ الالب گو یا که بعینه اوست پس نام احد یافت و ظهور ثالث
 که نسبی ظهور ثانی است محمد است قال علیه السلام انا احمد بلامیم
 وقال من رانی فقد رانی الحق - وقال الله تعالی ان الله خلق
 آدم علی صورۃ الرحمن یعنی در وجود حقیقت محمد است و در ظهور و
 شهود نیز یکے مگر در هر صفت نامی دیگر و در هر منزل ظهور دیگر و
 نورب دیگر و در هر مقام اسمی دیگر و ذوقی دیگر و شوقی دیگر پیدا میکند
 و در تحقیر سله آورده که حق سبحانه تعالی را مستثنی است و مستثنی و بی

عین ذات است و آن هستی را نه صورت است و نه شکل و نه هیئت و نه
 هیچکلی و نه اورا جدا و نه نهایت و نه ابتدا است و نه غایت با وجود این
 بشکل ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و در ظهور نمود همچنانست که پیش
 از آن بود و هستی او بیکیت مگر لباسهای مختلف و بسیار است و تعینات
 بحد و بیشمار همه کائنات وجود حقیقت اوست و باطن جمیع موجودات
 بلکه در همه ذرات عالم از هستی او وجود قائم گشته - و حضرت سید اشرف
 جهانگیر سمنانی قدس سره فرموده که وجود یکبارست بیش نیست و کثرت
 ذرات و تعداد کائنات از روی نمایش است چنانکه روئے واحد درم آید
 کثرت مرئی گردد - و در رساله عین المعین فرماید که ذات واحد است
 آنچه در دوکان و حد بود یکیک در بازار کثرت نمود هر آنکه خود را از
 میان باخت مقصود دریافت و هر که در نظاره ذات انسا و از تفرج صفات
 برخوردار است از بسکه دودیده در خیالت دارم بهر هر چه نظر کنم
 ترا بدارم به پس از خویش بگو که در میان غیر نیست و در آئینه خود
 نگاه کن که حجاب خدای خودی تو میباشد حجاب رو تو هم رو
 تست در همه حال چنانچه عالم زبس که پیدائی به این ربا

من کلام حضرت میر محمد مسمی الله نقشبندی قدس سره است جناب حضرت
 صاحب قبله دام برکاتہ ارشاد فرمودند کہ از حضرت ایشان شیخ ما و مولای
 ما حضرت شیخ کلیم الله جہا آبادی قدس سره الغیر سلسلہ نقشبندیہ گرفتہ
 اند مباحی حضرت بابرکت اینست **س** تن آئینہ جان جلوہ جانانہ ماست
 عکس رخ آن نگار در خانہ ماست **ب** ماسا غر و حد تیم او بادہ ناب
 این عیش ابد نصیب بہ پیما نہ ماست **ب** و بہر لفظ مبارک آوردند کہ خواجہ
 مانشیخ المشایخ خواجہ ابی الفیض ابن عیاض رضی الله عنہ میفرماید **ب** اثبات
 غیر نفی خود از من نمیشود **ب** بت میشود و نفی بر من نمیشود - معنی این شعر
 مبارک جناب حضرت صاحب قبله دام برکاتہ ارشاد فرمودند کہ از انت مراد
 انا است و از انا مراد ہو - پس میفرمایند کہ غیرت چیست نسبت اثبات غیر
 و نفی خود از من نمیشود و غیر لفظ و معنی است یعنی اثبات غیر و نفی خود از من نمیشود
 پس مدح و ذم نزد صوفی تا یکسان نگردد از غیر حق دور نشود و تا آنکہ از
 غیر حق پاک نشوی ہمہ عباد اصوم و صلوٰۃ و طہور کرامات شرک و نفاق است
 زیرا کہ تا فانی مطلق نشوی مسلماً حقیقتی نگردی چرا کہ از خود رفتن و از خودی
 خود در گذشتن کار مردان است - بنیات کار است کہ از کار سیکار شود و من

مراد بے مراد گردد و از خودی خود بخورشته از وجود خویش درگذشته به
 اصل خویش رسد فاینما توفیق وجه الله نمایانست و فی انفسه
 افلا تبصرون ظاهر بیان است و نحن اقرب الیه من جبل الوریث
 صریح نشان است و تفحّت فیہ من سر حجاب عیان است و هو معکم ایما
 کنند بر قرآن است و تو خود بخود سرگردان است و هر چه این چہ نسیان است
 است که از اصل خویش باز میباید و از تعینات نمیکذار و اگر ساکن
 حجب این خیال درگذرد و عین فی الیقین پیدا آید سبحان من
 لطف نفسه فسماء الحق سبحان من کشف نفسه فسمی الخلق
 یعنی خلق هست نیست نما و حق هست هست نما که غیر کو غیر کو نقش غیر
 سوا الله و الله ما فی الوجود به مان مان مان مانگ آئینه دل تروید آنچه
 نمودنی است نه نماید و چون قلب صفا پذیرد و لطافت درزد قالب صفت
 قلب پیدا آرد - بس نور نور میرسد و لطیف به لطیف می پیوندند
 نو دیده نداری که به بینی او را به عالم بهره است دیده می نماید به دل
 مومن منزه میسر است اگر از آتش عشق خطره غیر سوخته جبراع محبت محبوبی
 محبوس و چون که فرمود و غرضه باشد شاید که در آن بجلی نماید قلب المؤمن

عرش الله تعالى بخط النور نوشته سرفراز فرمودند که قلب المومن حرام الله
 ان یلج فیها غیر الله یعنی دل مومن حرم خداست پس حرام است اگر حرم خدا
 که در آید در وی بقیه خدائے عزوجل چنانکه حرام است غیر محرم را در حرم
 مخلوق آید و شد کردن قلب المومن مرآة الصفا گفته اند ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما در آیه بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ مینویسد
 که لوح محفوظ دل مومن است از جناب حضرت صاحب قبله دام برکاته بخط النور نوشته
 سرفراز فرمودند که هیچ علم را نزد خدائے عزوجل جز غل دل اعتباریست
 چندان نیست هر چه هست باین ^{دل} است و این برکاته گوشت که جانب
 پهلوئیست چپ انسان مودع است و اگر او صالح باشد تمام اعضاء صالح گردد
 اگر او فاسد باشد پس تمامش او فاسد باشد و تمام تن را بهما اثر دهد
 و آن دل است پس این حدیث خوانند ان فی الجسد اذمه لمصلحة
 اذا صلیحت صلح بهما سائر الجسد و اذا فسدت فسدت بهما
 سائر الجسد الا وجهی القلب روزی بر لفظ مبارک آوردند
 که در اجداد و امولا نا حضرت شاه عبدالغفور صاحب قدس سره در پاس انفا که
 رساله تصنیف فرموده اند من نیز درین شغل حبیب اللیث نگاشته ام

و عادت و معمول حضرت ایشان بود که سلوک مرید درین شغل بی تکلیف
 رسانیدند الغرض حضرت موصوف در رساله خود نوشته اند که راه حق سوسه
 عرش و کرسی و بهشت نیست هم درون نیست ملکوت و جبروت و ذات و لا اله الا
 در درون نیست پس درون خود در یاب اشعار بزرگ فرموده است

دل بدل کن جان من از قلب خویش	تا به بینی نور جان را بمیش بمیش
شاه برگز سکه بر قلبی نذر	زانکه او داناست بر برتیک و بد
سکه زد شد هر که سکه زد بدل	نقش خود را میکند از آب و گل
پای در گل ماند مرد آب و گل	پای در گل مانده عیماند خجل
در دوکان عشق خواهی اعتبار	نقد دار القرب الا شد آزار

لکل شیء مصقلة ومصقلت القلب ذکر الله ابی عزیز
 باش و فتنه که رو خود بی آئینه نمی توان دید رو او که از همه منزه است
 که توان دید علی الخصوص ماکه آلائش دنیا آسایش فمیده جایز است
 فراموش کرده غافل باشیم و با وجود این غفلت خود را عاقل نامیم جایز
 آن دارد که ازین دحوقی بچاودانان ما دیوانه گوید سه هم خدا خواهی بود
 هم دیوانه و این خیالت و محالست و جنون بد عاقل نیست

از اولم غفلت پیدا فوس که او با تو و تو با دیگرے این چه حال پریشانی
 حالی است که واجب الوجود از روئے کرم وجود بر ممکن الوجود پیش از
 بعیش عنایت نموده و وجود ما بود ترا از وجود بخشش عامه خود از خاک
 برداشته به امتیاز انسان بنیان الرب سرور از کرده پس حق
 چشم پوشیدن و بر غیر کشیدن جائز است که دو عالم بر تو تعزیت کنند
 اللہ در عین آگاهی چه غفلت نمود که آگاهی ما غفلت ما است
 کجا رفته که باز آید و کجا پنهان است که نماید هر چه خواهی از خود خواه اما
 خود را نخواه که همه مرا تو و تو مراے او - **مثنوی**

ای منظر رحمت الہی تو بیل بوستان اوئی از قید تعبدات برخیز از خود نہ روی خدا نیابی بستی خودی اگر بودی هر کس که فناء خود نماید	می خواه ز خویش هر چه خواهی هم ہدم لا مکان اوئی وز بند تعلقات پرہیز در خود بہ نگر کہ آفتابی بر خود در غیر را کشودی در مائے بقا برو کشاید
--	--

جناب حضرت صاحب قیام بر کاتہ باین کلمہ من عنایت نامہ تحمیر

فرمودند در اینجا بچینستل برده میشود - بهو الحافظ المصین و به سبزه
که مفراتے نیاز مندان میان احمد علیت و حشمتی زید عشقه و حیات
پس از ادعیه فراوان واضح باد که بفضل تعالی شانه احوال هم صغار و کبار
بخیبر و عافیت است و خیر و عافیت آن برادر مطلوب - ای برادر شهادت
در دکن گذارسته نمی آیم بلکه شما هر وقت نزد من اند و من نزد شما ام مرا
دور ندانی تحت اقرب الیه منک و لکن لا تبصر و فی الحقیقه
عاطف گفتم من کیستم و تو کیستی من از تو و تو از منی نه من منم نه تو توئی -
عج ای عاشقان اگر عاشقان من نیستم من کیستم به این صور خیالی
را من و تو گفتن عین نادانی است من نیم و الله باران من
نیم به جان جانم سر سرم تن نیم به نزد حضرات صوفیه قدس سرهم
خیال غیر کفر است و شرک عظیم است به میان عاشق و معشوق هیچ
عائیل نیست به تو خود حجاب خودی حاقظ از میان برخیز به چون
از خودی خود و ورشدی بخدا رسیدی اذ اجاء الحق ذوق الباطل
نقد وقت تو خواهد شد قطعه بخدا غیر خدا در دو جهان چیز نیست
بے نشانست که زو نام و نشان چیز نیست به چند مجور نشینی

بخیال گران به خیمه در ملک یقین زن که گمان چیرے نیست چه زیاده
 مزید حیات جاودانی باد بحرمات النون والصاد و علی آلہ الامجاد و
 بحق شیخا و مرشدنا خیر العباد شاه خیر آباد - المرقوم ۶ رجب المرجب
 روز چهارشنبه شب یخشنبه ۱۲۰۰ هجری از بلده طیبه حضرت اجمیر مرقوم
 یافت پیشاپیش بیہات کہ کدام دام غفلت از حضور دوام دور میدارد
 یا وجودیکہ آن واجب الوجود در وجود ہر موجود خود را خود بخود اظہار
 آورده بہ انی انا اللہ لا اله الا انا جلوه داده او از حق جبرئیل
 بظہور نرسیدہ است بکہ وحدت در کثرت پیدا و پنهانست -

جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ عنایت نامہ تحریر فرمودند و اینجا
 نقل کردہ میشود ایست - حامداً و مصلياً و مسلماً - کہ مفرمانا بندگان
 میان غلام علی شاہ زید عشقہ و محبتہ بعد از او عینہ از دیاد عشق و حصول
 شوق واضح باد سگ کوئے حافظ میگویی پس ہر چہ کہ می نگریم در
 نظرم ہست دوست پد نیست کسی غیر او فاش بگو اوست اوست
 بدان ای درویش اوست کہ بود اوست کہ ہست اوست کہ باشد
 یعنی اوست کہ بود در غیب اوست کہ ہست الان کہ اسکان اوست

که باشد انی انا الله الواحد القهاس شان اوست من میستم من
 نمیستم من و تو شان اوست من و تو نام اوست من و تو نشان اوست
 الله الله من کجا و این سخن کجا خود بود که بخودی خود آمده ظهور خود را
 خود بخود ظاهر ساخت آلا انسان سهری و انا سهری فرمود هر چند
 که مظاهر اولات و لا تعد و لا تحصى اند اما طالب را باید که یک مظهر را بگیرد از و
 فائده حاصل کند و نام آن مظهر ذات پاک شیخ است پیر آئینه مرید است
 و مرید آئینه پیر یعنی پیر در آئینه مرید خود را می بیند و مرید در آئینه پیر خدا
 را می بیند - قال شیخنا و مرشدنا حضرت خواجہ فرید الحق والدین گنجشکر
 قدس سره پیر مشاط مرید است الله الله چه برای هدایت مریدان صادر
 شده اگر مرتقی ازین معانی گفته شود و فتنه شود الله الله این غلام را
 چه طاعت که معانی کلام مولی گوید سبنا لا تاخذنا ان نسینا او
 اخطانا پیر غسل دهنده است و مرید مرده پیر آفتاب او مرید سایه او
 پیر طبیب و لها است و مرید بیمار - سگ کوئے حافظ میگوید
 مرشد کامل طبیب حاذق اندیشمند هر مرید میراد و دیگر دهند و زیاده
 نوشتن زیاده زیاده ترقی فنا و حصول بقا با و بحرمت النون و الصا

و علی آلہ المجاہد بختی شیخنا و مولانا خیر العباد شاہ خیر آباد۔ از حاضر الوقت
 میان احمد علی و میان محمد مرتضیٰ و عبد الکریم و ہمہ فرزندان و برادران
 سلام سلامتی عشق برسد۔ عرض کاتب الحروف غفرلہ درین عنایت
 دو شعر کہ داخل اند من کلام وحد نظام جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ
 است کہ وقت تحریر عنایت نامہ فی الوقت نظم فرمودند شاید کہ در دیوان
 مبارک داخل نیست برا علم و آگاہی در اینجا ذکر کردہ شد۔ آدم بسر
 مطلب کہ از خود آگاہ شود قدم مردانہ وار ہر دم در بدر جرائی چون آذین
 در بدر نہ آئی در بند حرص و ہوا مبتلا باشی خوش آن دانائے کہ دیوانہ
 او باشد خوش آن عاقلے کہ بگانہ او باشد ہر چہ بہت درون تست
 منزل گہ خاک سیر پاک است چرا کہ در شان او لولاک است امر کہ او را دانست
 بیباک است اولانہ را ہم اند و ہناک کافی کلمۃ القدسیہ لولاک لہما
 خلقت الافلاک یا محمد اگر تو نبود یہ بیا فریدمے افلاک افلا کیا
 و خدائی خود آشکارا نکرد یہ ازینجا است کہ فرمود انا من نور اللہ
 و الخلق من نوری جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ بخط انور نوشتند
 کہ اللہ نور السموات و الارض بے آئینہ محمد رسول اللہ دیدن

دیده بسوزد هم در آئینه احدی جمال احدی توان دید یعنی بیله آئینه
 دیدن جمال معشوق حجاب است پس درون پرده دیدن ضرورت شد
 من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف نفسه ای من
 عرف نفس محمد هر که نفس را شناسد فقد عرف نفسه ای من نفس
 محمد یعنی هر که شناسد نفس محمد را فقد عرف ربه یعنی این ما
 نفس عابد بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم - ای من عرف
 نفس محمد که لقد جاءکم رسول من انفسکم بدرین معنی جلوه گری
 میکند معرفت صفا از معرفت نفس محمد علیه السلام حاصل کن و فی انفسکم
 افلا تبصرون شاهد بیان است ابیات مقصود همه کون وجود رویت
 دین خلق به جلگی طفیل کویت * ایمان موحدان ز حسن رویت
 کفر همه کار زلف مویت - جناب حضرت صاحب قبله دام برکاته بخط انور
 نوشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند من عرف نفسه
 فقد عرف ربه درین معنی قول حضرت علی کرم الله وجهه است که
 هر که نفس خود را شناخت یعنی وجود قیومیت را بآئینه جان خود دریا
 من عرف نفسه ای من عرف نفس محمد یعنی هر که شناخت نفس محمد

تقدیر سہید پس تحقیق بشناخت رب خود را چنانکہ فرمود حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من را فی فقد سرہائی مہائی ورین اشد
 نکتہ این کہ حضرت رسالت علیہ السلام ہر گاہ کہ نور ذات اللہ را
 در آئینہ نور خود دید فرمان شد کہ ایے حبیب در آنحالیکہ مارا در خود
 بینی شرک گرد باید کہ مارا بخود بینی تا از شرک خلاص یابی ہمچنان
 دیدن مخصوص و خاصہ ہر اذات حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم است لکن دیگر انبیاء و اولیاء در پردہ حضرت رسالت علیہ
 السلام یعنی در پردہ آئینہ محمدی دیدہ اند و بروز قیامت حضرت
 علیہ السلام جمال احدی بخود معاینہ کنند دیگر انبیاء و اولیاء در
 پردہ محمدی بہ بینند و پردہ لائے حضرت رسالت بر انتہا اند -
 جناب حضرت صاحب قبلہ دام برکاتہ بخط انور نوشتہ سرفراز فرمود
 کہ حضرت شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہ
 در رسالہ خویش غشتہ میراہ المؤمنون فی الآخرۃ کما یراہ الاولیاء
 فی الدنیا و یراہ الاولیاء فی الآخرۃ کما یراہ الانبیاء فی الدنیا
 و یراہ الانبیاء فی الآخرۃ کما یراہ النبی علیہ السلام فی الدنیا

ویراهه النبى عليه السلام في الآخرة وهو المقام المحمود
 اى لا يشترك فيه له من الانبياء المرسلين والاولياء
 امته ونحو نور نوشته سرفراز فرمودند که معرفت سہابی بہابی یعنی
 شناختن پروردگار خویش را از ہمان نوریکہ از پر تو احدیت ربودہ بود
 ہم بدان نور آن نور را دریافت یعنی او تعالی شانہ کہ خود در جمیع شایا
 بر صفت روحانیت و قابلیت تصرف میکند چون عوام را نظر ہر
 ظاہر اہرہ است ظاہر می بینند و صدور فعل را از ہیئت و شکل ہمیشہ تصور
 میکنند و ثواب و عقاب بد و لاحق گردانند عوام چہ کنند محذور اند
 زیرا کہ آنقدر بینائی نیافتند کہ جان ہمہ حیوان در میان اشخاص
 و ہیئت ایشان ادراک کنند و نظر خواص از جہالت نور احدیت
 پر نور بودہ است ہم بدان نور آنکہ نور النور است در می یابد و صدور افعال
 و اقوال از ان شکل تصور نمی کنند بلکہ از ان نور میداند و مخلوقات
 را در میان ساقط می شمارد - خواجہ جنید فرمودہ است فان الحادث
 اذا قرنت بالقدیم لم یبق لہ اثر و در بعضی وجود حادث
 چون نزدیک شود بقدم باقی نماند مرا و انشائی از حدیث چنانکہ

روزی شخصی پیش رئیس الطائفة خواجہ جنید الحمد شد گفت شیخ
 فرمود اتم یعنی رب العالمین باو بگو آن شخص گفت من العالمین
 هستی تذکر مع الله قال الجنید فان الحادث اذا قرن بالقديم
 لم یبق له اثر یعنی بگو رب العالمین بدستی و راستی کہ چون حادث
 با قدیم قرین گردد باقی نماند اثر آن حادث پس طاقت بشر کجا استعدا
 ذات دارد مگر در صفات صفایا بد تا بصفتی نماید عوام مردم جز مردم
 نمی بیند و چشم حق بین جز حق در نظر نمی آرد هر آنکه آب از چشمه و حد
 یافت تماشا سئ منظر هر در خود دریافت و الله علی کل شیء محیط
 همین معنی دارد - جناب حفر تصاحب قبله دام برکاتہ بخط مبارک
 رقعہ حضرت خواجہ باقی باشد صا قدس سرہ نوشته سرفراز فرمودند کہ
 بسم الله الرحمن الرحیم رقعہ حضرت خواجہ باقی باشد قدس سرہ کہ خلیفہ
 خود سید کمال ارسال فرمودہ بودند الحمد شد کہ خاطر جمع شد از جانب
 آن برادر والا کبرایہ برادر عارف ہمہ کار ما یکے میکنند بی آنکہ خواہش
 در میان باشد و از ہمہ کار ما بد مجتنب شد بجز آنکہ منکر کار بد باشد
 بہمہ کس آمیزد بی آنکہ تعلق خاطر باشد و خدا را عین ہمہ داند و ہمہ

ببیند بر آنکه هیچ یک را خدا گوید و خدا را و راسه همه یا بدیے آنکه در میان
همه دوئی باشد مشرب عارف از همه شر بهای جدا بیے آنکه مشرب هیچ کس
را غیر مشرب خود داند و همه شر بهای بر می آید بے آنکه آلوده شر بے شود خدا
را میخواند که بر آنکه در دمنده شود و از خدا گاه و بگاه میشود و آنکه غفلت را
غیر حضور یابد و در عین غفلت حاضر است و در عین غفلت حاضر است و در عین غفلت
عارف در نشاء زیاده از شهود او است در مظاہر دیگر و حکم متابعت
اکمل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال مشرب عارف
و در همه شیونها و در همه کارها لذت تمام دارد و در عالم ما هم لذت کلی
دارد بے لذت عارف هم حق آدم خلق و خدائی را عین بندگی
و بندگی عین خدائی و نه به بندگی کاریه دارد و نه به خدائی که حقیقت
او بالاتر از بندگی و خدائی است اگر عارف را پرستی که هیچ چیز میدانی
در هیچ چیز می یابی گوید که هیچ نمیدانم و هیچ نمی یابم و اگر گوئی هیچ چیز
مجهول تو هست گوید که هیچ چیز مجهول من و مقصود من نیست و همه
معلوم است امر موجود هست در من عارف همه دارد و هیچ ندارد و کار عارف
منه در ضد است و حیرت در حیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود بخود است

و خود سو خود است و اختیار در میان نه هر چه در عالم واقع میشود
خواست عارف آونہ بیہ خواست عارف و نہ مقصود عارف است
و نہ مرد و عارف و عارف نامہ بیش نیست بلکہ عین معرفت است
و معروف اسمی بیش نیست بلکہ مسمی عارف است - عارف و معروف
از دو نام و ہی بیش نیست کو عارف و کو معروف - این است حقیقت حال
کہ هیچ حقیقتی نہ دارد این است نہایت معروف کہ عین معرفت جہل است
کجا معرفت و کو حیرت ہر دو حقیقت و نہ ذات عارف کم است انجہ از
عارف معلوم است عین و آلف و را و قا است کہ نامی ہمہ او است کہ ہم
معلوم و ہم مجہول نہ معلوم و نہ مجہول و عارف چون از حساب زمان
و مکان برآمدہ دنیا و آخرت او را یکیت و پشت و دوزخ او را یکیت
بشنو کہ سخن مجمل گوئی شد و درینوقت گنجایش تفصیل نیست مجمل آنکہ خدا
را یاد کنی بجز آنکہ خدا را بت خود سازی و خود را فراموش سازی
یہ آنکہ از خود غافل باشی از ظہور حقیقت یا دعوی معرفت داشته باشی
یا شہود نہ حاضر باشی و نہ غافل و نہ بندہ باشی و نہ خدا باشی نہ هست
باشی نہ نیست فہم متابعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

لازم دار بی آنکه محمد را غیر حق دانی یا حق را منحصر دانی در محمد که محمد
 حق است و حق محمد و محمد عالم است و عالم محمد تو عالمی و حق تو عالم و
 حق توئی حق حق حق محمد محمد محمد تمام شد در حیدر آباد و کن تبارج
 سوم ماه مبارک ربیع الاول روز پنجشنبه در حافظ یانغ بر چو تره زیر
 درخت تمر بند بوقت ظهر ۱۲۹۸ هجری - علی صاحبها الف الف صلوة
 و سلام بخدا کاتب الحروف محمد حبیب علی چشتی النظمی النظمی
 آدم بهر حرف مقصود روزی بر لفظ مبارک آورند که هر آنکه است
 از عجز و ادب یافت - خواجه جمال الحق والدین حسن چشتی قدس سره
 العزیز للمبارک فرموده تا توانی تو حسن تاج ادب بر سر دار
 با ادب باش که حق را با ادب یافته اند - اگر نظر بر آفتاب داری
 منب نیاری تا آنکه او را پس پرده بینی - و آن پرده احمدی است
 که در و جمال احدی پنهان است من عرف نفسه فقد عرف ربه
 ای من عرف نفسه محمد بالعجز و الفناء فقد عرف ربه بالقدر
 و البقاء تا آنکه از محمد آگاه نشوی از حق دور باشی - گفته اند که دیوانه
 خدا باش و از محمد بهوشیار باش هیچ با خدا دیوانه باش و از محمد بهوشیار

جناب حضرت صاحب قلم دام برکاتہ بر خط مبارک آوردند که دیوانه
 باشم و خوش دار و زخمی خوش باش تا آنکه هوشیاری
 دردی نگردد تا آنکه دیوانه خدا نشوی و در حالت که دیوانگی است
 تمام هوشیاری ازینجا است که اشجع او و جمع الجمع سخن
 اول دیوانگی است و آخر آن هوشیاری - ابیات - هر که که قدم
 زخم و رکوش تو بود و هر گوشه که رفتم میا پوئ تو بود و گفتیم مگر در
 راهی است و همراه که دیدیم هر کج تو بود و خوش آن را میست
 بانه است خوش آن بانه ای که بقا بخشنده است خوش آن بانه ای که لقمانیده است
 خوش تن تا بیک طایع از بجز آن است خوش بجز یک چشم امید بر آن است خوش آن
 امید یک فردا بکار آید خوش تو و آنیکه دیار نماید خوش تو ویدار که کار نماید خوش آن
 بانه ای که با ما باشد اللهم العیا العاک و ذوق و ذوق و حبیب و عشق
 بفضلك و کرمك انما سائل بيا بيا انما خیر بيا بيا انما ضیف بيا بيا ارحمني يا الله
 ارحمني بفضله و وسیله حبیبك و نبیک محمد سید العالمین و آله الطاهرین
 و اصحابه الکریمین و بحرمه شیوخنا الواصلین الکاظمین و بقره مرشدن الاکابر
 خواجہ حافظ محمد علی شاه سلطان المیدین و محسن مرشد نامرأة العاشقین
 حقو خواجہ سید محمد حبیب علی شاه ادامه الله برکاته الی یوم الدین عن آل
 و نفعین تمت الکتب بحون الملك الوهاب فقط بقلم فرید حاکم طوسی

